

کتاب رازهای خَنوخ

ترجمه حسین توفیقی

چکیده: معراجنامه‌های ادیان، از جذابترین ادبیات جهان هستند. این آثار آدمی را بر بال فرشتگان می‌نشانند و در سپهر بی‌انتهای جهان مینوی به پرواز درمی‌آورند و جان و دل او را از دریای معرفت الهی سیراب می‌کنند. داستان بدیع معراج حضرت رسول ﷺ و توصیف عوالمی که آن عزیز مشاهده کرد، پیوسته مورد توجه عالمان و عارفان بوده است؛ و چکامه‌سرایان و هنرمندان از آن الهام گرفته‌اند. کتاب رازهای خَنوخ در یهودیت، مکاشفه یوحنا در مسیحیت، آردویراف‌نامه در آیین زردشت و معراجنامه‌های اسلام نیز به همین علت، جاودانه شده‌اند. معراجنامه حاضر، که برای نخستین بار به زبان فارسی انتشار می‌یابد، گزارش سفر شصت روزه خَنوخ (Enoch) به آسمانهاست. خَنوخ پس از مراجعت، مشاهدات خود را برای پسران و قوم خویش بیان می‌کند و آنان را اندرز می‌دهد. او پس از سی روزه دوباره به آسمان می‌رود تا برای همیشه در آنجا بماند. اینک آگاهی‌هایی درباره خَنوخ و کتاب او:

خَنوخ کیست؟

خَنوخ (یا: آخنوخ) نزد اهل کتاب یکی از پیامبران پیش از توفان نوح علیه السلام است که علوم و کتابهای فراوانی را به او نسبت داده‌اند. علمای اسلام وی را با حضرت ادریس علیه السلام که خدای متعال وی را در قرآن^۱ مجید ستوده و به معراج او اشاره کرده است، برابر می‌دانند. واژه خَنوخ در زبان عبری به معنای «آزموده» است. نام وی حدود ۴۴ بار به لفظ آخنوخ و چندین بار به لفظ آخنوخ، آحنوخ، خَنوخ، خَنوخ و... در کتاب بحار الانوار آمده است و صحیفه‌ای منسوب به

او در جلد ۹۵ آن کتاب وجود دارد. فضای صحیفه یادشده به فضای کتابهای خنوخ شباهت دارد؛ مثلاً رؤیت فرشتگان و وعده توفان نوح علیه السلام که در آن صحیفه آمده^۱، در کتاب حاضر نیز یافت می‌شود. مطالبی نیز از صحائف ادریس و سنن ادریس در سعد السعود تألیف مرحوم سید ابن طاووس رحمته الله آمده است. کتابهای خنوخ در یهودیت از مهمترین منابع فرشته‌شناسی به شمار می‌روند.^۲

نسب خنوخ در سفر پیدایش تورات (۲۴:۵-۴) و انجیل لوقا (۳:۳۷-۳۸) چنین است: خنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام. علاوه بر موارد یادشده، نام خنوخ در کتاب اول تواریخ ایام (۳:۱)، رساله به عبرانیان (۵:۱۱)، و رساله یهودا (۱۴:۱) آمده است. جمعی از علمای اسلام خنوخ و ادریس را با هیرمس «مثلث العظمة»^۳ برابر می‌دانند.^۴

اعتبار رازهای خنوخ

هنگامی که دانشمندان یهود در قرن اول میلادی برای تعیین کتابهای الهامی خویش گرد آمدند، از نوشته‌های فراوانی که در آن روزگار رواج داشت، آنهایی را که به زبان یونانی نوشته شده بود، کنار گذاشتند، و بر ۳۹ کتاب، که به زبان عبری بود، اتفاق کردند. این مجموعه بعداً تنخ نامیده شد و مسیحیان آن را عهد عتیق نامیدند. کتابهایی که رد شدند، دو دسته بودند:

دسته اول، که آپوکریفا^۵ نامیده می‌شود، اعتبار ناچیزی داشت؛ و با آن که یهودیان آن نوشته‌ها را ترک کرده بودند، مسیحیان برخی از آنها را بر عهد عتیق خود افزودند. با این کار، شماره کتابهای عهد عتیق نزد مسیحیان به ۴۶ رسید و همه ایشان الهامی بودن آنها را پذیرفتند. حدود پنج قرن پیش، مارتین لوتر در الهامی بودن این کتابها تردید کرد؛ و با گذشت زمان، مسیحیان پروتستان آنها را کنار گذاشتند و نسخه‌های عهد عتیق پروتستانی پدید آمد که با تنخ یهودیان برابر است. از آن جا که معمولاً پروتستانها به ترجمه و نشر کتاب مقدس اقدام می‌کنند، نسخه‌های فاقد آپوکریفا در جهان فراوانتر است.

دسته دوم، که سوڈاپیگرافا^۶ نامیده می‌شود، اعتبار کمتری داشت و هرگز در عهد عتیق قرار نگرفت. این نوشته‌ها که چند دهه پیش از میلاد، به دست برخی از یهودیان فرهیخته پدید آمده

۱. بحار الانوار، ۴۵۸/۹۵، ۴۶۶.

۲. «و كانت الملائكة في زمان ادریس علیه السلام یصافحون الناس و یسلمون علیهم و یكلمونهم و یجالسونهم و ذلک لصلاح الزمان و أهله.» بحار الأنوار، ۲۷۹/۱۱.

3. Hermes Trismegistus.

۴. برای آگاهی بیشتر درباره خنوخ، به مدخل «ادریس» در جلد هفتم دائرة المعارف بزرگ اسلامی مراجعه شود.

۵. Apocrypha به زبان یونانی، یعنی پوشیده.

۶. Pseudepigrapha به زبان یونانی، یعنی نوشته‌های جعلی.

بود، بر اثر بی توجهی اهل کتاب از میان رفت، ولی شماری از متون یا ترجمه‌های آنها در گوشه و کنار جهان باقی ماند و در قرون اخیر کشف شد، که ترجمه اسلاوی رازهای خنوخ^۱ از آن جمله است. تعداد این آثار، که مسیحیان در برخی از آنها تصرفاتی کرده‌اند، بسیار است. مجموعه‌هایی از آنها به زبان انگلیسی و زبانهای اروپایی دیگر ترجمه و چاپ شده و یکی از آنها به انگلیسی با عنوان کتابهای فراموش شده عدن^۲ در سال ۱۹۲۷ در امریکا انتشار یافته است. ترجمه فارسی کتاب رازهای خنوخ از روی ترجمه انگلیسی آن فراهم شده است. ترجمه انگلیسی یادشده بسیار ادبی و پیچیده است و مترجم فارسی برای گشودن لغزهای عبارتی و ساده کردن برگردان کتاب سخت کوشیده و توضیحاتی را نیز در پاورقی آورده است، اما هنوز هم آثار آن دشواریها در ترجمه حاضر به چشم می‌خورد. پژوهشگران می‌توانند برای آگاهی بیشتر، به ترجمه انگلیسی کتاب در شبکه اینترنت مراجعه کنند.

یادآوری

بی‌اعتباری کتابهای سوڈاپیگرافا، که این اثر جزو آنهاست، نزد اهل کتاب دوچندان است؛ و از دیدگاه اسلام، که کتاب عهد عتیق را معتبر نمی‌داند، این بی‌اعتباری سه برابر می‌شود. مقایسه این کتاب با منابع اسلامی کار درستی نیست و تقوای اسلامی حکم می‌کند که مرز بین حق و باطل پیوسته پررنگ و آشکار باشد. با این حال، از باب بحث علمی دو مسئله را یادآوری می‌کنیم:

مسئله اول: کتاب حاضر، مانند تورات کنونی، برخی تعابیر نامناسب را درباره وجود پاک و منزّه خدای متعال به کار می‌برد و برای او مکان قائل شده، و جایش را در آسمان می‌داند! خنوخ به حضور وی بار می‌یابد و چهره او را مانند آهن گداخته می‌بیند! در این باره، توجه به سه نکته ضروری است:

۱. رؤیت خدای متعال و تماس دست وی با سینه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تشرّف مکرر آن جناب به حضور خداوند برای درخواست کاهش تعداد نمازهای یومیّه در احادیث معراجیه اسلام نیز دیده می‌شود؛ و ائمه طاهرین علیهم السلام و علمای شیعه معنای واقعی این تعبیرهای متشابه را با ارجاع به محکمات اسلام بیان کرده‌اند. برخی از این احادیث و توضیحات آنها در بحار الانوار (۲۸۲/۱۸-۴۱۰) و المیزان، ذیل آیه اول سوره اسراء آمده است.

۲. هنگام سخن گفتن از خدا و امور معنوی و عقلانی، با کمبود جدی الفاظ رو به روهستیم، زیرا اگر دقت کنیم، می‌بینیم که در همه این موارد از الفاظ معمولی زندگی بشری استفاده می‌شود؛ و این امر دشواریهایی را پدید می‌آورد. علمای الهیات ادیان برای توضیح و توجیه این

1. The Book of the Secrets of Enoch.

2. The Forgotten Books of Eden.

تعبیر تلاش می‌کند و برای دست یافتن به این هدف، از دلیلهای عقلی و نقلی کمک می‌گیرند. تعبیرهایی مانند بر تخت نشستن خداوند،^۱ در آسمان بودن او،^۲ آمدن پروردگار،^۳ نظر به وی در واپسین روز،^۴ و نسبت دادن دست و چشم و رو به آن ذات مقدس در برخی از آیات قرآن، همچنین توجه مؤمنان به آسمان در هنگام دعا، همواره دستاویز اهل تجسیم بوده است. شیعه و معتزله به پیروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، برای این تعبیر، معانی درست و معقولی را پذیرفته‌اند، ولی اهل حدیث، و در مواردی اشاعره، به ظاهر آنها بسنده کرده‌اند. این اختلاف تا عصر حاضر باقی است.

احادیث فراوانی نیز مبنی بر جسمانیت خدای متعال و رؤیت وی در جهان دیگر به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده است. برخی از احادیث یادشده در کتاب التوحید و اثبات صفات الرب عزوجل، تألیف محمد بن اسحاق بن خزیمه، گرد آمده است، ولی شیعه و معتزله آن احادیث را جعلی دانسته و در مواردی، آنها را تأویل کرده‌اند. از سوی دیگر، احادیث صحیح و فراوانی درباره چگونگی رؤیت خداوند متعال از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که از رواج این بحث در دو سه قرن آغاز اسلام حکایت می‌کند. شیخ صدوق بخشی از آن احادیث را در باب هشتم کتاب التوحید آورده، ولی به منظور جلوگیری از کج فهمی و تکذیب جاهلان و رعایت اختصار، از آوردن بیشتر آنها خودداری کرده است.^۵

۳. درباره یهودیان باید دانست که آنان با گذشت زمان، خدای متعال را از جسمانیت و زمان و مکان منزّه دانستند و عبارات شبه‌انگیز تورات کنونی و سایر متون باستانی خویش را تأویل کردند. این تأویلهای در کتابهایی مانند دلالة الحائرین تألیف ابن میمون آمده است.

مسئله دوم: کتاب حاضر به فرشتگانی اشاره می‌کند که به سبب نافرمانی مجازات

۱. طه: ۵.

۲. ملک: ۱۶ - ۱۷.

۳. فجر: ۲۲.

۴. قیامت: ۲۳.

۵. «و الأخبار التي رویت في هذا المعنى و أخرجها مشايخنا رضي الله عنهم في مصنفاتهم عندي صحيحة و إنما تركت إيراداتها في هذا الباب خشية أن يقرأها جاهل بمعانيها فيكذب بها فيكفر بالله عزوجل و هو لا يعلم.

و الأخبار التي ذكرها أحمد بن محمد بن عيسى في نوادره و التي أوردها محمد بن أحمد بن يحيى في جامعه في معنى الرؤية صحيحة لا يردّها إلا مكذب بالحق أو جاهل به و ألفاظها ألفاظ القرآن و لكل خبر منها معنى ينفي التشبيه و التعليل و ينبت التوحيد، و قد أمرنا الأئمة - صلوات الله عليهم - أن لا نكلّم الناس إلا على قدر عقولهم....

و لو آوردت الأخبار التي رویت في معنى الرؤية لطال الكتاب بذكرها و شرحها و إنبات صححتها. و من وفقه الله تعالى ذكره للرشاد أمن بجميع ما يرد عن الأئمة عليهم السلام بالأسانيد الصحيحة و سلم لهم و رد الامر فيما اشتبه عليه إليهم إذ كان قولهم قول الله و أمرهم أمره و هم أقرب الخلق إلى الله عزوجل و أعلمهم به صلوات الله عليهم أجمعين». التوحيد، ص ۱۱۹-۱۲۲.

می‌شدند، و از خنوخ خواستند برای ایشان دعا کند. بدیهی است که چنین چیزی با عصمت فرشتگان سازگاری ندارد. در این باره نیز توجه به سه نکته ضروری است:

۱. شکسته شدن بالهای فرشته‌ای بر اثر نافرمانی و درخواست دعا از حضرت ادریس علیه السلام در برخی از احادیث اسلامی نیز آمده است.^۱
۲. اهل کتاب فرشتگان را معصوم نمی‌دانند و برخی از ایشان را «فرشتگان ساقط» می‌نامند.
۳. در قرون نخست اسلام نیز داستانی درباره گناهکاری هاروت و ماروت بر سر زبانها افتاد و ائمه طاهرين علیهم السلام قاطعانه آن را رد کردند. با این حال، از محتوای برخی احادیث می‌توان نتیجه گرفت که ترک اولی به پیامبران اختصاص ندارد، و برای بعضی از فرشتگان نیز رخ داده است؛ مانند احادیثی مبنی بر لغزش در دلائل^۲ و صلصائیل^۳ و فرشته‌ای که بر اثر غفلت از یاد خدا به شکل اژدهایی مسخ شد^۴ و فرشته‌ای به نام فطرس که داستان وی معروف است.^۵ مجازات این فرشتگان با شفاعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و توسل به حضرت حسین بن علی علیه السلام پایان یافت. داستان فطرس از دیرباز مورد توجه علمای بزرگ بوده است و اخیراً مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله علیه نیز هنگام گزارش تولد حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کتاب *منتهی الآمال*، روایت رقت‌انگیزی از آن داستان را از مرحوم شیخ صدوق و مرحوم ابن قولویه -رحمهما الله- نقل کرده، و در اعمال سوم شعبان از کتاب *مفاتیح الجنان* دعایی را آورده است که در آن به نام فطرس اشاره می‌شود.

فصل یکم

۱. مردی خردمند و استادی بزرگ وجود داشت که خداوند به او مهر می‌ورزید؛ و وی را به حضور پذیرفت تا بالاترین مساکن را مشاهده کند؛ و قلمرو حکیمانه و بزرگ و غیرقابل تصور و تغییر ناپذیر خدای قادر مطلق، مقام خدمتکاران خداوند که بسیار شگفت‌آور و شگوهمند و درخشان و دارای چشمهای فراوانی^۶ است، تخت غیرقابل دسترس خداوند، درجات و جلوه‌های لشکر مجردات، خدمات ناگفتنی کرووهای عناصر، جلوه‌های گوناگون و نغمه‌های وصف‌ناشدنی لشکر کروویان و نور بی‌کران را شاهد عینی باشد.

۱. بحار الانوار، ۱۱/۲۷۷-۲۷۸.

۲. همان، ۴۳/۲۴۸-۲۴۹؛ ۵۹/۱۸۴.

۳. همان، ۴۳/۲۵۹.

۴. همان، ۴۳/۳۱۳.

۵. همان، ۲۶/۳۴۰-۳۴۱؛ ۴۳/۲۴۳-۲۴۴؛ ۲۵۰/۱۸۲؛ ۵۰/۶۶؛ ۱۰۱/۳۴۸؛ ۳۶۷.

۲. وی گفت: هنگامی که ۱۶۵ سال از عمرم گذشته بود، پسر من متوشالّح به دنیا آمد.
۳. پس از آن، دویست سال دیگر زیستم و مجموع سالهای عمرم به ۳۶۵ رسید.
۴. در نخستین روز از نخستین ماه، در خانه‌ام و روی بستر خویش، تنها آرמידم و به خواب رفتم.

۵. هنگامی که خفته بودم، دلتنگی سختی مرا فرا گرفت و در خواب سرشک از دیدگانم جاری شد. من نمی‌دانستم راز این دلتنگی چیست و چه حادثه‌ای برایم رخ خواهد داد.
۶. تا این که دو مرد بسیار تنومند، که هرگز مانند ایشان را روی زمین ندیده بودم، بر من ظاهر شدند. چهره آنان مانند خورشید می‌درخشید؛ و چشمانشان همچون چراغی فروزان بود؛ و از دهانشان آتش بیرون می‌آمد. آنان جامه‌ها و نغمه‌های گوناگونی داشتند. رنگ ایشان ارغوانی، و بالهایشان از طلا درخشانتر، و دستهایشان از برف سفیدتر بود.
۷. آنان بالای تخت من ایستاده بودند و مرا با نام صدا می‌کردند.
۸. من از خواب بیدار شدم و آن دو مرد را آشکارا جلو خود ایستاده دیدم.
۹. به ایشان سلام کردم؛ و ترس مرا فرا گرفت و رنگ چهره‌ام از وحشت دگرگون شد. آنان به من گفتند:

۱۰. ای خنوخ! دل قوی دار و مترس. خدای ازلی ما را نزد تو فرستاده است؛ و اینک تو امروز با ما به آسمان می‌آیی و هر آنچه را پسرانت و همه خانواده‌ات پس از تو در خانه‌ات روی زمین انجام می‌دهند، به آنان خواهی گفت؛ و تا زمانی که خداوند تو را به سوی آنان بازگرداند، نباید کسی در باره تو جست و جو کند.

۱۱. من در اطاعت از آنان درنگ نکردم و از خانه‌ام بیرون شدم؛ و همان طور که به من دستور داده بودند، به خانه‌های پسرانم متوشالّح و رگیم و گیداد رفتم و ایشان را گرد آوردم و همه شگفتیهایی را که آن مردان به من گفته بودند، به آنان بازگفتم.

فصل دوم

۱. فرزندانم! سخنم را بشنوید. من نمی‌دانم به کجا می‌روم و چه چیزی برای من رخ خواهد داد. از این رو، ای فرزندانم، به شما می‌گویم: روی خویش را از خدا به سوی صورتهای باطلی که آسمان و زمین را نیافریده‌اند، مگردانید، زیرا آنها و پرستندگان آنها هلاک خواهند شد. خداوند دل‌های شما را در ترس خود استوار گرداند. اینک فرزندانم! کسی در صدد جست و جوی من بر نیاید تا این که سرانجام خداوند مرا به سوی شما برگرداند.

فصل سوم

۱. هنگامی که سخن خنوخ با پسرانش به پایان رسید، فرشتگان وی را بر بالهای خویش



گرفتند و، به آسمان اول بردند و او را بالای ابرها گذاشتند. آن جا نگریستم و بالاتر نگریستم و آسمان صاف را دیدم. آنان مرا روی آسمان اول گذاشته بودند و دریای بسیار بزرگی را که از دریاهای زمین بزرگتر بود، به من نشان می دادند.

فصل چهارم

۱. آن گاه سالاران و فرمانروایان نظام ستارگان را نزد من آوردند. آنان دویست فرشته را نشان دادند که بر ستارگان حکومت، و در آسمانها خدمت می کنند و با بالهای خود پرواز کرده، به سوی دریانوردان می روند.

فصل پنجم

۱. اینک به پایین پایم نگریستم و مخازن برف و فرشتگانی را که از آن مخازن دهشتناک پاسداری می کنند و ابرهایی را که به آن جا وارد و از آن جا خارج می شوند، مشاهده کردم.

فصل ششم

۱. آنان مخزن شبنم را، که مانند روغن زیتون و شکل آن مانند همه گلهای روی زمین است، به من نشان دادند. همچنین فرشتگان زیادی که از مخازن این چیزها پاسداری می کنند و شیوه های باز کردن و بستن آن مخازن را مشاهده کردم.^۱

فصل هفتم

۱. آن مردان مرا به آسمان دوم بردند و تاریکیهایی شدیدتر از تاریکیهای زمینی را به من نشان دادند. آن جا زندانیانی را آویخته دیدم که از آنان مراقبت می شد و در انتظار داوری بزرگ و بی پایان بودند. تیرگی این فرشتگان از تاریکیهای زمینی بیشتر بود و پیوسته و در تمام ساعتها می گریستند.

۲. به مردانی که همراه من بودند، گفتم: «چرا اینها را پیوسته عذاب می کنند؟» آنان پاسخ دادند: «اینها کسانی هستند که به خدا کفر ورزیده، از اطاعت فرمانهای خدا سر باز زده اند و مطیع خواسته های خود شده، همراه با شهریار خویش، که در آسمان پنجم گرفتار است، گمراه شده اند.»

۳. دل من بسیار بر ایشان سوخت. آنان به من سلام کردند و گفتند: «ای مرد خدا! برای ما

1. They showed me the treasure-houses of the dew, like oil of the olive, and the appearance of its form, as of the flowers of the earth; further many angels guarding the treasure-houses of these things, and how they are made to shut and open.

نزد خداوند دعا کن.» پاسخ دادم: «من، این بشر فانی، کیستم که برای فرشتگان دعا کنم؟ چه کسی می‌داند من به کجا می‌روم و چه بر سرم خواهد آمد؟ و چه کسی برای خود من دعا خواهد کرد؟»

فصل هشتم

۱. آن مردان مرا از آن مکان به آسمان سوم برده، آن جا گذاشتند و من به پایین نگرستم و فرآورده‌های آن مکانها را دیدم؛ به گونه‌ای که هرگز خوبی آنها معلوم نمی‌شد.
۲. من همه درختان دارای گل خوشبو و میوه‌های معطر و تمام غذاهایی را که از آنها تهیه می‌شود و بوی خوش از آنها ساطع است، مشاهده کردم.
۳. و در میان درختان در جایی که خداوند هنگام ورود به فردوس می‌آساید، درخت حیات را دیدم. خوبی و خوشبویی این درخت را کسی نمی‌تواند وصف کند؛ و بیش از هر موجود دیگر آذین‌بندی شده است و هر سوی آن را طلا و رنگ قرمز آتشی پوشانده و هر میوه‌ای را تولید می‌کند.
۴. ریشه آن درخت در باغ پایان زمین است.
۵. و فردوس بین فنا و بقاست.
۶. و دو چشمه جاری است که غسل و شیر بیرون می‌دهند و از چشمه‌های آنها روغن و شراب بیرون می‌آید. آنها چهار بخش می‌شوند و به آرامی حرکت می‌کنند و به فردوس عدن بین فنا و بقا می‌روند.
۷. و از آن جا بر روی زمین منتشر می‌شوند و درست مانند عناصر دیگر، در فلک خویش می‌چرخند.
۸. این جا هیچ درخت بی میوه‌ای وجود ندارد و هر مکانی مبارک است. سیصد فرشته بسیار درخشان وجود دارند که از باغ نگهبانی می‌کنند و با آوازهای پیوسته و خوش و نواهایی که هرگز خاموش نمی‌شوند، خداوند را در هر روز و ساعت عبادت می‌کنند.
۹. من گفتم: «چه مکان دلپذیری!» آنان پاسخ دادند:

فصل نهم

۱. «ای خنوخ! این مکان برای درستکارانی فراهم شده است که هر بزهی را از آزار دهندگان خویش به جان می‌خرند؛ و کسانی که از گناه بیزارند و داورى عادلانه می‌کنند و گرسنگان را غذا می‌دهند و برهنگان را لباس می‌پوشانند و افتادگان را از خاک برمی‌دارند و به یتیمان آسیب‌دیده کمک می‌کنند؛ و کسانی که بی‌عیب پیش روی خداوند راه می‌روند و تنها او را می‌پرستند. این مکان برای آنان همچون میراثی جاوید فراهم شده است.»

فصل دهم

۱. آن دو مرد مرا به سوی شمال بردند و جای بسیار وحشتناکی را به من نشان دادند که عذابهای گوناگونی در آن بود: تاریکی سخت و ظلمت شدید. آن جا نوری وجود ندارد، جز آتش غلیظی که پیوسته زبانه بلند می‌کشد و چشمه‌ای از آتش نیز روان است. سراسر آن مکان سرما و یخ و تشنگی و لرزیدن یافت می‌شود؛ در حالی که بندها بسیار سخت و فرشتگان ترس آور و نامهربان هستند و سلاح آنان خشن و عذابشان بی‌رحمانه است. من گفتم:

۲. «وای، وای، چه جای وحشتناکی!»

۳. مردان پاسخ دادند: «ای خنوخ! این مکان برای کسانی فراهم شده است که به خدا بی‌حرمتی می‌کنند؛ و کسانی که در زمین، بر خلاف طبیعت، گناه غلامبارگی، یعنی شیوه اهل سدوم را مرتکب می‌شوند و سحر و افسونگری و جادوی اهریمنی را؛ و کسانی که به تبهکاری و دزدی و دروغ و افترا و رشک و کینه و زنا و آدمکشی افتخار می‌کنند؛ و نفرین‌شدگانی که جان انسانها را می‌دزدند و هنگام مشاهده بینوایان، اموال آنان را می‌گیرند و بر ثروت خود می‌افزایند و ایشان را به خاطر اموال انسانهای دیگر آزار می‌دهند؛ و کسانی که موجب مرگ گرسنگان شدند، با این که می‌توانستند ایشان را سیر کنند؛ و برهنگان را غارت کردند، با این که می‌توانستند آنان را بپوشانند؛ و کسانی که آفریدگار خود را نشناختند و نزد خدایان بی‌جان و باطلی که نمی‌بینند و نمی‌شنوند، سر فرود آوردند؛ و کسانی که صورت‌های تراشیده‌ای می‌سازند و به مصنوعات ناپاک سر فرود می‌آورند. این مکان برای همه اینها همچون میراثی جاوید آماده شده است.»

فصل یازدهم

۱. ایشان مرا به آسمان چهارم بردند و تمام چیزهایی را که دنبال هم سیر می‌کنند و همه پرتوهای خورشید و ماه را به من نشان دادند.

۲. من سیر آنها را پیمودم و نور آنها را با یکدیگر سنجیدم و دیدم نور خورشید از نور ماه بیشتر است.^۱

۳. فلک آن و چرخهایی که پیوسته روی آن سیر می‌کنند، مانند باد با سرعت شگفت‌آوری در حرکت است و روز و شب قرار ندارد.

۴. رفت و برگشت آن با چهار ستاره بزرگ و زیر هر ستاره‌ای هزار ستاره، در سمت راست چرخ خورشید، و با چهار ستاره بزرگ و زیر هر ستاره‌ای هزار ستاره، در سمت چپ چرخ خورشید همراه است؛ و جمعاً هشت هزار ستاره پیوسته با خورشید روان‌اند.

۱. در برخی نسخه‌ها: نور خورشید هفت برابر نور ماه است.

۵. در روز، پانزده بیور^۱ فرشته، و در شب، هزار فرشته در حضور آن هستند.
 ۶. و فرشته‌های شش‌بال، همراه فرشتگانِ جلو چرخ خورشید، درون شعله‌های آتش می‌شوند و صد فرشته خورشید را برمی‌افروزند و آن را روشن نگه می‌دارند.

فصل دوازدهم

۱. و من نگاه کردم و سایر عناصر پرنده خورشید را دیدم که فونیکس^۲ و کالکیدرا^۳ نامیده می‌شوند. آنها شگفت‌آور و عجیب هستند. پا و دمشان مانند شیر است و سری مانند تمساح دارند و نمایش آنها مانند رنگین‌کمان ارغوانی است. اندازه آنها نهصد مقیاس و بال آنها مانند بال فرشتگان دوازده است. آنها یار و انباز خورشید هستند و به فرمان خدا گرما و شبنم را حمل می‌کنند.

۲. بدین شیوه، خورشید در زیر آسمان می‌چرخد و می‌رود و برمی‌خیزد و گردش آن پیوسته همراه پرتوهایش به زیر زمین می‌رود.

فصل سیزدهم

۱. آن مردان مرا به مشرق بردند و کنار دروازه‌های خورشید نهادند؛ جایی که خورشید طبق نظم فصول و دوره ماههای سراسر سال و شمار ساعتهای روز و شب به جلو می‌رود.
 ۲. و من شش دروازه را باز دیدم و فراخی هر دروازه شصت و یک و ربع^۴ استاد^۴ بود. من آنها را به دقت پیمودم و دانستم که اندازه آنها چنین است. خورشید از داخل این دروازه‌ها روانه می‌شود و به مغرب می‌رود و شامگاه فرا می‌رسد. و در تمام ماهها برمی‌آید و دوباره طبق تعاقب فصول از آن شش دروازه باز می‌گردد. بدین شیوه، دوره یک سال کامل پس از چهار فصل پایان می‌یابد.

فصل چهاردهم

۱. همچنین آن مردان مرا به بخشهای غربی بردند و شش دروازه بزرگ و باز را در مقابل آن شش دروازه شرقی به من نشان دادند، که خورشید در سیصد و شصت و پنج و روز و ربعی در آنها غروب می‌کند.
 ۲. بدین شیوه، دوباره به دروازه‌های غربی فرو می‌رود و نور و درخشش عظیم خود را به



۱. بیور واژه‌ای فارسی و معادل ده هزار است.

2. Phoenix.

3. Chalkydra.

۴. واحد اندازه‌گیری طول نزد یونانیان؛ برابر با ۱۸۵ گز.

زیر زمین می‌برد، زیرا بیشترین درخشش آن در آسمان نزد خداوند است و چهارصد فرشته از آن پاسداری می‌کنند؛ در حالی که خورشید روی چرخ در زیر زمین گردش می‌کند و هفت ساعت عظیم در شب می‌ماند و نیمی از دوره خویشت را زیر زمین می‌گذراند؛ و هنگامی که در هشتمین ساعت شب به گذرگاه شرقی می‌رسد، نور و بیشترین درخشش خود را می‌تاباند و خورشید از آتش فروزانتر می‌شود.

فصل پانزدهم

۱. آن‌گاه عناصر خورشید، که فونیکس و کالکیدرا نامیده می‌شوند، به آوازخوانی شروع می‌کنند. از این رو، هر پرنده‌ای بال می‌زند و به خاطر آفریدگار نور شادی می‌کند. آنان به فرمان خداوند آواز می‌خوانند.

۲. عطاکننده نور می‌آید تا به همه جهان درخشندگی دهد؛ و نگهبان صبح شکل می‌گیرد، که همان پرتوهای خورشید است؛ و خورشید از زمین بیرون می‌آید و درخشش خود را دریافت می‌کند تا تمام روی زمین را روشن کند. آنان این محاسبه حرکت خورشید را به من نشان دادند. ۳. دروازه‌هایی که در آن داخل می‌شود، دروازه‌های بزرگ محاسبه ساعت‌های سال است. به همین سبب، خورشید آفریده بزرگی است که دوره آن بیست و هشت سال طول می‌کشد و دوباره کار خود را از سر می‌گیرد.

فصل شانزدهم

۱. آن مردان مدار دیگر، یعنی مدار ماه را به من نشان دادند، که دوازده دروازه دارد و از مغرب تا مشرق را می‌پوشاند و ماه در اوقات معهود بدان وارد و از آن خارج می‌شود. ۲. ماه به نخستین دروازه در اماکن غربی خورشید وارد می‌شود: از نخستین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از دومین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از سومین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از چهارمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از پنجمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از ششمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از هفتمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از هشتمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از نهمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از دهمین دروازه، کاملاً سی و یک روز؛ و از یازدهمین دروازه، دقیقاً سی و یک روز؛ و از دوازدهمین دروازه، دقیقاً بیست و هشت روز. ۳. و به نظم و شمار دروازه‌های شرقی به دروازه‌های غربی می‌رود و سیصد و شصت و پنج روز و ربع، سال شمسی را به پایان می‌رساند؛ در حالی که سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز دارد و دوازده روز از سال شمسی کمتر است، که آن را تفاوت سال قمری با سال شمسی می‌گیرند.

۴. اینابر این، فلک بزرگ پانصد و سی و دو سال را در بر دارد.^۱

۵. آن ربع روز را در سه سال به حساب نمی آورند، و در سال چهارم دقیقاً یک روز کامل می شود.

۶. از این رو، آنها را مدت سه سال از آسمان بیرون نگه می دارند و به شمار روزها نمی افزایند، زیرا آنها زمان سالها را تغییر می دهند و دو ماه نوبه آن می افزایند، یا این که دو ماه نو دیگر از آن می کاهند.

۷. هنگامی که دروازه های غربی پایان می یابند، ماه در دروازه های شرقی به سوی نور می رود. و بدین شیوه، روز و شب فلکهای آسمانی را در می نوردد؛ پایتتر از همه فلکها و سریعتر از بادهای آسمانی و ارواح و عناصر و فرشتگانی که هر کدام با شش بال پرواز می کنند. ۸. در هر نوزده سال مسیری هفتگانه دارد.

فصل هفدهم

۱. میان آسمانها سربازان مسلحی را دیدم که با طبل و ارغنون و صدایی پیوسته و نوایی دلنشین خداوند را عبادت می کردند. صدای دلربا و آوازهای گوناگونی که وصف کردن آنها محال است و هر عقلی را متحیر می کند. آواز آن فرشتگان بسیار شگفت آور و عجیب است و من از استماع آن لذت بردم.

فصل هیجدهم

۱. مردان مرا به آسمان پنجم بردند و آن جا قرار دادند؛ و سربازان فراوان و بی شماری را دیدم که گریگوریان^۲ خوانده می شدند. نمایش آنان چون انسان، ولی قامت ایشان از جباران بزرگ هم بزرگتر بود. آنان چهره ای پژمرده داشتند و سکوت دهانشان پیوسته بود. در آسمان پنجم عبادتی وجود نداشت. من از آن مردان پرسیدم:

۲. چرا این افراد چنین پژمرده اند و چهره آنان افسرده و دهانشان بسته است و چرا در این آسمان عبادت وجود ندارد؟

۳. ایشان گفتند: اینها گریگوریان هستند که همراه شهریارشان شیطانئیل خداوند نور را انکار کرده اند و پشت سر آنها کسانی هستند که در آسمان دوم دیدی که در تاریکی گرفتارند.



۱. محتوای این فقره با اطلاعات ما از گاهشماریهای باستانی هماهنگی ندارد. شاید به همین دلیل، در ترجمه انگلیسی داخل قلاب قرار گرفته است. یکی از روحانیون مسیحی انگلستان به نام بید (Bede)، در قرن هشتم میلادی یک دوره پانصد و سی و دو ساله را برای تعیین عید پاک تنظیم کرد، که به متن بالا ربطی ندارد.

۲. «گریگوری» در زبان یونانی به معنای «شب زنده دار» است. عنوان «شب زنده دار» در کتاب عهد مشایخ بنی اسرائیل (رتوبین، ۲: ۱۸) آمده است.

سه تن از آنها از تخت خداوند به سوی زمین و به مکان حرمون^۱ فرود آمدند. آنان نذر خود را بر دامنه تپه حرمون شکستند و زیبایی دختران انسان را دیدند و ایشان را به همسری گرفتند و زمین را با کردار خود فاسد کردند و در سراسر عمر خود هرج و مرج و بی‌نظمی ایجاد کردند و جباران و مردان تنومند و عجیبی همراه کینه‌توزی بزرگی پدید آمدند.^۲

۴. از این رو، خدا آنان را با داوری بزرگ خود داوری کرد. ایشان برای برادران خود خواهند گریست و در روز بزرگ خداوند کیفر خواهند دید.

۵. من به گریگوریان گفتم: «برادرانتان و کارها و رنجهای بزرگ آنان را دیدم و برایشان دعا کردم، ولی خداوند آنان را چنین محکوم کرده که تا هنگامی که آسمان و زمین برای همیشه نابود شوند، در زیر زمین باشند.»

۶. و افزودم: «برادران! چرا متظرد و پیش روی خداوند عبادت نمی‌کنید؟ چرا عبادت خود را پیش روی خداوند انجام نمی‌دهید تا خداوندتان را کاملاً خشمگین نسازید؟»

۷. آنان به اندرز من گوش دادند و با آن چهار گروه در آسمان سخن گفتند؛ و اینک همان طور که من با آن دو تن ایستاده بودم، چهار شیپور با صدای بلند و به یک نوا نواخته شد و گریگوریان یکصد نغمه سر دادند و صدایشان با لطف و احساسات به سوی خداوند بالا رفت.

فصل نوزدهم

۱. آن مردان مرا به آسمان ششم بردند؛ و آن جا هفت گروه از فرشتگان را دیدم که بسیار درخشان و شکوهمند بودند و چهره آنان از خورشید تابان درخشنده‌تر و نورانی‌تر بود. چهره و رفتارشان و شیوه جامه‌هایشان با هم فرقی نداشت. این فرشتگان دستور می‌دهند و راه و رسم حرکت ستارگان و تغییرات ماه و گردش خورشید و فرمانروایی خوب جهان را می‌آموزند.

۲. هنگامی که آنان کار نادرستی را مشاهده می‌کنند، فرمان و تعلیم می‌دهند و نغمه‌های خوش و بلند و سرودهای تسبیح فراوان سر می‌دهند.

۳. اینها رئیس فرشتگان هستند و مقامشان بالای دیگران است و حیات آسمانی و زمینی را اندازه‌گیری می‌کنند. آنان فرشتگانی هستند که بر فصلها و سالها گماشته شده‌اند و فرشتگانی که بر رودخانه‌ها و دریاها و بر میوه‌های زمین موکل هستند؛ فرشتگانی هم مأمور همه رستنیها هستند و به همه موجودات زنده غذا می‌دهند؛ و فرشتگانی همه جانهای بشر و همه کارهایشان و حیاتشان را نزد خداوند می‌نویسند. میان آنها شش فونیکس و شش کروی و وجود دارند و

۱. «حرمون» به معنای «حرم»، کوهی است در شمال شرقی فلسطین، که در کتاب عهد عتیق و کتابهای سوزاپیگرافا از آن یاد شده است.

۲. رک: کتاب دوم آدم و حوا، فصل ۲۰.

شش فرشته شش بال پیوسته به یک صدا و آواز سرودی را می‌سرایند. وصف کردن صدای آنان ممکن نیست؛ و آنان نزد خداوند و کنار کرسی او شادمانی می‌کنند.

فصل بیستم

۱. آن مردان مرا از آن جا به آسمان هفتم بالا بردند و من آن جا یک نور بسیار بزرگ و صفوف آتشین رؤسای بزرگ فرشتگان، نیروهای مجردات، قلمروها، نظامها، فرمانرواییها، کروبیان و سرافیم، تختها و آنان که چشمهای فراوانی دارند، هنگهای نگاهانه، منازل یوحنایی نور^۱ را مشاهده کردم؛ و من ترسان شدم و از فراوانی وحشت شروع به لرزیدن کردم. آن مردان مرا گرفتند و با خود بردند و گفتند:

۲. «ای خنوخ! دل قوی دار و مترس.» آنان خداوند را از دور به من نشان دادند که بر تخت بسیار بلند خود نشسته بود. اکنون اگر خداوند این جا اقامت دارد، پس در آسمان دهم چه خبر است؟

۳. در آسمان دهم خداست و به زبان عبری عزبوت^۲ خوانده می‌شود.

۴. همه لشکرهای آسمان می‌آیند و در صفوف خود در ده درجه می‌ایستند و نزد خداوند سر فرود می‌آورند. آن گاه با شادی و کامیابی به جای خود باز می‌گردند و با صداهای نرم و لطیف، سرودهایی را در نور بی‌پایان می‌سرایند و شکوهمندانه او را می‌پرستند.

فصل بیست و یکم

۱. کروبیان و سرافیم که اطراف تخت ایستاده‌اند، و آنان که شش بال و چشمان فراوانی دارند، ایستادن در پیش روی خداوند و انجام دادن اراده او را ترک نمی‌کنند. آنان سراسر تخت او را می‌پوشانند و با صدای لطیف پیش روی خداوند این سرود را می‌سرایند: «قدوس، قدوس، قدوس، خداوند، فرمانده صباپوت؛^۳ آسمانها و زمین از جلال تو پر است.»

۲. هنگامی که همه این چیزها را دیدم، آن مردان به من گفتند: «ای خنوخ! دستور داشتیم تو را تا این جا بیاوریم.» و آن مردان از من دور شدند و دیگر ایشان را ندیدم.

۳. من در پایان آسمان هفتم تنها ماندم و ترسان شدم و بر روی درافتادم و با خود گفتم: «وای بر من! چه اتفاقی برای من رخ داده است؟»

۴. و خداوند یکی از شکوهمندان^۴ش، یعنی جبرئیل، رئیس فرشتگان را نزد من فرستاد و او



۱. برای the Ioanit stations of light معادل روشنی به دست نیامد و معنای بالاگراف است.

۲. به معنای ابرها و تاریکیها.

۳. در عبری به معنای لشکرها.

به من گفت: «ای خَنوخ! دل قوی دار و مترس. پیش روی خداوند در ابدیت بایست. برخیز و با من بیا.»

۵. من به او پاسخ دادم و با خود گفتم: «خداوند! جان من به سبب وحشت و لرز از تنم بیرون شده است.» من مردانی را که راهنمای من به آن جا بودند، صدا زدم و بر آنان تکیه کردم و همراهشان به پیش روی خداوند رفتم.

۶. جبرئیل مرا مانند برگی در باد برگرفت و پیش روی خداوند گذاشت.

۷. من آسمان هشتم را که به زبان عبری مَزالوت^۱ خوانده می‌شود و فصول و خشکسالی و باران را تغییر می‌دهد، و دوازده صورت مِنْطَقَة البروج را که بالای آسمان هفتم است، مشاهده کردم.

۸. آسمان هفتم را که به عبری کوخاویم^۲ نامیده می‌شود و خانه‌های آسمانی دوازده صورت مِنْطَقَة البروج را که آن‌جاست، دیدم.

فصل بیست و دوم

۱. در آسمان دهم، که عَرَبُوت باشد، من نمایش روی خداوند را دیدم که مانند آهنی که درون آتش می‌درخشد و بیرون آتش اخگر می‌اندازد.

۲. بدین شیوه، روی خداوند را دیدم و روی خداوند غیر قابل وصف و شگفت‌آور و مهیب و بسیار بسیار وحشت‌آور است.

۳. و من کیستم که از وجود ناگفتنی خداوند و روی بسیار شگفت‌آورش سخن بگویم؟ من نمی‌توانم از شمارهٔ تعالیم فراوان، صداهای گوناگون و تخت بسیار بزرگ خداوند، که ساختهٔ دستها نیست، همچنین از شمارهٔ کسانی که اطراف او ایستاده‌اند، صفوف کروبیان و سیرافیم و آوازه‌های پیوستهٔ آنان، یا از زیبایی ناگفتنی وی سخن بگویم. و چه کسی می‌تواند از عظمت ناگفتنی او سخن بگوید؟

۴. و من به خاک افتادم و نزد خداوند سر فرود آوردم و خداوند با لبهایش به من گفت:

۵. «ای خَنوخ! دل قوی دار و مترس. برخیز و در ابدیت پیش رویم بایست.»

۶. و میکائیل، امیر عظیم، مرا برداشت و پیش روی خداوند برد.

۷. و خداوند بندگان خود را آزمود و گفت: «بگذارید خَنوخ در ابدیت پیش رویم بایستد.» شکوهمندان سر فرود آوردند و گفتند: «خَنوخ طبق سخن تو رفتار کند.»

۸. خداوند به میکائیل گفت: «برو و خَنوخ را از جامه‌های زمینی خلع کن و با روغن

۱. به معنای سیارات و بروج دوازده‌گانه.

۲. جمع «کوخواو»، و به معنای ستاره است؛ هم‌ریشه با «کوکب» عربی.

خوشبوی من او را مسح کن. سپس وی را در خلعت جلال من بگذار.»

۹. میکائیل فرمان خداوند را انجام داد و مراسم کرد و جامه‌ام پوشاند. نمایش آن روغن از نور بزرگ بیشتر، و خود روغن مانند شبنمی شیرین، و بوی آن ملایم، و تابش آن همچون پرتوهای خورشید است. من به خویشان نگاه کردم و دیدم مانند یکی از شکوهمندان او هستم.
۱۰. خداوند یکی از رؤسای فرشتگان به نام پراوئیل را، که علم و حکمت وی از همگانش افزون بود و همه کارهای خداوند را می‌نوشت، فرا خواند. خداوند به پراوئیل گفت:
۱۱. «کتابها را همراه یک قلم تندنویسی از خزانه‌ام بیاور و آن را به خنوخ بسپار؛ و کتابهای برگزیده و آرامبخش را با دست خود به او تحویل ده.»

فصل بیست و سوم

۱. پراوئیل همه کارهای آسمان و زمین و دریا و همه عناصر، گذرها و حرکات آنها، غرش رعد، خورشید و ماه، حرکت و تغییر ستارگان، فصول، سالها، روزها و ساعتها، برخاستن باد، شمار فرشتگان، شکل آواز آنان، همه امور بشری، زبان همه اصوات و زندگی انسان، فرمانها، تعالیم و آوازه‌های خوش و همه چیزهای سزاوار آموختن را به من گفت.
۲. و پراوئیل به من گفت: «همه چیزهایی را که به تو گفته‌ام، نوشته‌ام. بنشین و همه جانهای مردم را بنویس؛ همراه با جاهایی که برای آنان در ابدیت فراهم شده است؛ هر چیز بسیاری از آنان متولد شده‌اند، زیرا همه جانهای پیش از آفرینش جهان، برای ابدیت آماده شده‌اند.»
۳. و تمام دو برابر سی روز و سی شب،^۱ من همه چیزها را دقیقاً به تحریر در آوردم و سیصد و شصت و شش کتاب نوشتم.

فصل بیست و چهارم

۱. و خداوند مرا فرا خواند و گفت: «ای خنوخ! با جبرئیل در سمت چپ من بنشینید.»
۲. من نزد خداوند سر فرود آوردم و خداوند با من سخن گفت:^۲ ای خنوخ محبوب! تمام آنچه می‌بینی و تمام آنچه کامل ایستاده‌اند، هر آنچه را از عدم آفریده‌ام، حتی پیش از آغاز آنها و چیزهای مرئی و نامرئی را برایت خواهم گفت.
۳. ای خنوخ! بشنو و سخنم را دریافت کن، زیرا رازهایم را حتی به فرشتگانم نگفته‌ام و ایشان را از برخاستن آنان و قلمرو بی‌پایانم آگاه نکرده‌ام. همچنین آنها آفرینش مرا، که امروز از آن با تو سخن می‌گویم، دریافته‌اند.



۱. شصت شبانه روز. ر.ک: ۲:۶۸.

۲. سخنان خداوند با خنوخ، در فصل سی و ششم پایان می‌یابد.

۴. زیرا پیش از این که همه چیزها مرئی شوند، من به تنهایی در نامرئیها به سر می‌بردم؛ مانند خورشید که از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق می‌رود.
۵. حتی خورشید در خود آرامش دارد، ولی من هیچ آرامشی نداشتم، زیرا من همه چیزها را می‌آفریدم و به ریختن شالوده و آفریدن موجودات مرئی می‌اندیشیدم.

فصل بیست و پنجم

۱. من در ژرفترین مکانها فرمان دادم که چیزهای مرئی از چیزهای نامرئی به زیر آیند و ادوئیل بسیار بزرگ به زیر آمد و او را نگریستم و اینک اندرون وی از نور انباشته بود.
۲. من به او گفتم: ای ادوئیل! از هم گسسته شو و مرئیها از تو بیرون آیند.
۳. او از هم گسست و نور فراوانی از او بیرون آمد. من میان نور بزرگی بودم و همین که نور از نور زاییده می‌شد، دوره بزرگی پدید آمد و هر آفریده‌ای را که به آفریدنش می‌اندیشیدم، نشان داد.
۴. و من دیدم که آن خوب بود.
۵. و برای خود تختی نهادم و بر آن نشستم و به نور گفتم: بالاتر بیا و خودت را بالای تخت استوار کن و شالوده چیزهای برین باش.
۶. و بالای نور چیزی دیگر نیست. آن گاه من خم شدم و از بالای تختم نگاه کردم.

فصل بیست و ششم

۱. و من دوباره در ژرفترین مکانها ندا دادم و گفتم: آرکس بی‌درنگ بیاید. او بی‌درنگ از نامرئی آمد.
۲. آرکس سریع و سنگین و بسیار قرمز آمد.
۳. من گفتم: ای آرکس! باز شو، از تو موجوداتی پدید آیند. او باز شد و دوره‌ای بسیار بزرگ و بسیار تاریک پدید آمد که آفرینش چیزهای زیرین را دربر داشت. من دیدم که این خوب است و به او گفتم:
۴. پایین برو و خود را استوار کن و شالوده چیزهای زیرین باش.
۵. و چنین شد و او پایین رفت و خویشتن را استوار کرد و شالوده چیزهای زیرین شد. زیر تاریکی چیز دیگری نیست.

فصل بیست و هفتم

۱. و من فرمان دادم که چیزی از نور و تاریکی گرفته شود، و گفتم: غلیظ باش! و چنین شد؛ و آن را با نور گستردم تا آن که به آب تبدیل شد. آن را روی تاریکی و زیر نور قرار دادم. آن گاه

آبها را استوار، یعنی لَجّه، ساختم و شالوده‌ای از نور اطراف آب قرار دادم. هفت فلک درونی ساختم و آن آب را مانند بلور یا شیشه، تر و خشک ساختم، با دور زدن آبها و عناصر دیگر؛ و به هر یک از آنها راهش را نشان دادم؛ و هفت ستاره که هر یک از آنها در آسمانش تا بدین شیوه بروند؛ و من دیدم که آن خوب است.

۲. و من میان نور و تاریکی، یعنی میان آبهای آن جا و این جا جدایی افکندم؛ و به نور گفتم که روز باشد؛ و به تاریکی گفتم که شب باشد. و شام بود و صبح بود، روز اول.

فصل بیست و هشتم

۱. سپس فلک آسمان را استوار کردم و پایین‌ترین آب زیر آسمان را در مجموعه‌ای گرد آوردم و آن آشفته‌گی را خشکاندم و چنین شد.

۲. و از امواج صخره‌ای سخت و بزرگ آفریدم و از آن صخره خشکی را پر کردم و این خشکی را زمین خواندم. میانه زمین را هاویه نامیدم که به معنای «لَجّه» است. دریاها را در یک جا گرد آوردم و آن را با یوغی بستم.

۳. و به دریا گفتم: اینک من به تو مرزهای جاودانه‌ای می‌دهم و تو اجزایت را پاره نخواهی کرد.

۴. آن گاه من آسمان را محکم کردم. در این روز، نخستین آفریده را به سوی خود خواندم.

فصل بیست و نهم

۱. و برای همه لشکرهای آسمانی صورتی و ماده‌ای از آتش ساختم و چشمم به همان صخره سخت و استوار نگریست و از برق چشمم طبیعت شگفت‌آور برق پدید آمد، که آتشی در آب و آبی در آتش است؛ و این یکی آن را خشک نمی‌کند و آن دیگری این را فرو نمی‌نشاند. از این رو، برق از خورشید درخشانتر و از آب نرم‌تر و از صخره صمنا سخت‌تر است.

۲. و از آن صخره، آتش بزرگی را جدا کردم؛ و از آن آتش، صفوف متشکل ده گروه فرشتگان را آفریدم؛ سلاحشان آتشین و جامه‌هایشان شعله سوزان است؛ و به هر یک فرمان دادم در مقام خود بایستد.

۳. یکی از سلسله فرشتگان، که همراه زیردستانش سرپیچی کرده بود، خیالات محالی را در سر می‌پروراند که تختش را فراتر از ابرها و بالای زمین قرار دهد تا در رتبه با من برابری کند.

۴. من وی را با فرشتگانش از مقام رفیع انداختم و او پیوسته در فضای بالای لَجّه پرواز می‌کرد.

فصل سیام

۱. روز سوم فرمان دادم که زمین درختان بزرگ و میوه‌دار و گیاهان و دانه‌های کاشتنی را برویاند. و فردوس را احداث کردم و گرد آن حصاری کشیدم و نگهبانان مسلحی از فرشتگان فروزان در آن قرار دادم. بدین شیوه، آفرینش را تجدید کردم.
۲. و شام بود و صبح بود، روز چهارم.
۳. روز چهارم دستور دادم چراغهای بزرگی در فلکهای آسمان باشد.
۴. در فلک اول ستارگان را قرار دادم، کرونو را؛ و در دوم آفرودیت را؛ و در سوم آریس را؛ و در پنجم^۱ زئوس را؛ و در ششم^۱ ارمیس را؛ و در هفتم^۱ نیر اصغر را، ماه را؛ و آن را با ستارگان کوچکتز آراستم.
۵. و در فلک زیرین خورشید را برای روشن کردن روز، و ماه و ستارگان را برای روشنایی شب قرار دادم.
۶. خورشید تا روی هر یک از حیوانات دوازده‌گانه^۲ سیر کند؛ و من تعاقب ماهها و نامها و زندگی آنها و رعدها و وقت‌گذاریها و سیر آنها را تعیین کردم.
۷. و شام بود و صبح بود، روز پنجم.
۸. روز پنجم به دریا دستور دادم ماهی تولید کند و پرندگان بالدار از هر نوع و همه حیواناتی که روی زمین می‌خزند و روی زمین بر چهار پا راه می‌روند و در هوا پرواز می‌کنند؛ نر و ماده و هر نفسی که روح حیات را تنفس می‌کند.
۹. و شام بود و صبح بود، روز ششم.
۱۰. روز ششم به حکتم دستور دادم انسان را از هفت ماده بیافریند: نخست، جسمش را از زمین؛ دوم، خونس را از شبهم؛ سوم، چشمانش را از خورشید؛ چهارم، استخوانهایش را از سنگ؛ پنجم، خردش را از چالاکی فرشتگان و از ابر؛ ششم، رگها و مویش را از علف زمین؛ هفتم، جانش را از نفس خودم و از باد.
۱۱. و به او هفت طبیعت دادم: به جسم شنیدن و چشم برای دیدن؛ و به جان بوییدن، رگ برای بساویدن، خون برای چشیدن و استخوان برای بردباری و ورزیدن؛ و به خرد برخورداری.
۱۲. من یک سخن زیرکانه را برای گفتن اندیشیدم. انسان را از نامرئی و از طبیعت مرئی آفریدم. مرگ و زندگی و شکل او از این دو هستند. او سخن گفتن را مانند برخی از مخلوقات می‌داند، کوچک در بزرگی و بزرگ در کوچکی؛ و وی را مانند فرشته دیگری با احترام و بزرگی

۱. فلک چهارم از قلم افتاده است.

۲. مِنطقة البروج.

و شکوه در زمین نهادم و او را فرمانروا قرار دادم تا بر زمین فرمانروایی کند و حکمت مراد داشته باشد؛ و از همه مخلوقات من که وجود داشتند، کسی مانند او از خاک نبود.

۱۳. و من به وی نامی دادم که از چهار بخش ترکیب شده بود: از مشرق، از مغرب، از جنوب و از شمال؛ و برای او چهار ستاره ویژه قرار دادم و نام آدم بر او نهادم و دو راه نور و ظلمت را به وی نشان دادم و گفتم:

۱۴. این خوب است و آن بد؛ تا بدانم که آیا او به من عشق دارد، یا این که از من بیزار است؛ و معلوم شود که چه کسی در درون خویش مرا دوست دارد.

۱۵. زیرا من طبیعت او را دیده‌ام، ولی او طبیعت خودش را ندیده است و بر اثر این ندیدن، بدتر گناه خواهد کرد؛ و من گفتم: نتیجه گناه جز مرگ نیست.

۱۶. و من خوابی بر او چیره کردم و او به خواب رفت و از او دنده‌ای گرفتم و آن را زنی بنا کردم تا مرگ از طریق زنش به سراغ او بیاید؛ و من آخرین کلمه او را گرفتم و آن زن را حوا، یعنی مادر، نامیدم.^۱

فصل سی و یکم

۱. آدم بر زمین حیات یافت و من باغ عدن را در مشرق آفریدم تا او پیمان را حفظ کند و دستور را نگه دارد.

۲. من آسمانها را بر او گشودم تا ببیند که فرشتگان سرود پیروزی می‌سرایند؛ و نور جاوید را مشاهده کند.

۳. او پیوسته در فردوس بود و شیطان می‌دانست که می‌خواهم جهانی دیگر بیافرینم تا آدم، که آقای زمین بود، بر آن حکومت و استیلا داشته باشد.

۴. شیطان روح شریر اماکن زیرین است، که به منزله یک آواره، از آسمانها شیطنت می‌کرد؛ همان طور که نامش شیطانئیل بود. بدین شیوه، از فرشتگان جدا شد. طبیعت وی هوش او را تا حد فهم نیک و بد تغییر نداد.

۵. او محکومیت خویش و گناهی را که قبلاً مرتکب شده بود، می‌شناخت. از این رو، اندیشه‌ای بر ضد آدم در سر می‌پروراند. بدین شیوه، نزد حوا رفت و او را فریفت، ولی به آدم کاری نداشت.

۶. من جهالت را نفرین کردم، ولی چیزهایی را که قبلاً برکت داده بودم، نفرین نکردم؛ انسان و زمین و آفریده‌های دیگر را نفرین نکردم، ولی میوه و کارهای بد انسان را نفرین کردم.

۱. «و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا او مادر جمیع زندگان است.» (پیدایش، ۳:۲۰).



فصل سی و دوم

۱. من به او گفتم: تو خاک هستی، و به خاک، که تو را از آن گرفتم، بر خواهی گشت. من تو را نابود نخواهم کرد، بلکه تو را به جایی که از آن گرفته شدی، خواهم فرستاد.
۲. در آن صورت، خواهم توانست تو را دوباره در دومین آمدن خویش بگیرم.
۳. من همه مخلوقات مرئی و نامرئی خود را برکت دادم. آدم پنج ساعت و نیم در فردوس بود.
۴. و من روز هفتم را که سبت است، برکت دادم تا در آن روز وی از همه کارهایش آرام گیرد.

فصل سی و سوم

۱. و روز هشتم را نیز معین کردم تا هشتمین روز نخستین آفریده پس از کارهای من باشد و نخستین هفت به شکل هفتمین هزار بچرخد و در آغاز هشتمین هزار، زمان نشمردن و بی پایان باشد؛ بدون سال، ماه، هفته، روز یا ساعت.^۱
۲. اکنون ای خنوخ! هر آنچه به تو گفته‌ام و هر آنچه تو دریافته‌ای و هر آنچه از چیزهای آسمانی که تو دیده‌ای و هر آنچه بر زمین مشاهده کرده‌ای و هر آنچه با حکمت بزرگ خود در این کتابها نوشته‌ام، همه این چیزها، از بالاترین شالوده تا پایتیر و تا نهایت، ابداع من و آفریده من است و هیچ مشاور یا وارثی برای آفرینش وجود ندارد.
۳. من جاوید هستم؛ با دستها آفریده نشده‌ام و تغییر ناپذیرم.
۴. اندیشه‌ام مشاور من است؛ حکمت و سخن من ساخته می‌شوند و چشمانم همه چیزها را مشاهده می‌کنند که چگونه این جا می‌ایستند و از وحشت می‌لرزند.
۵. اگر رویم را بگردانم، همه چیزها نابود می‌شوند.
۶. ای خنوخ! خرد را به کار گیر و کسی را که با تو سخن می‌گوید، بشناس؛ و کتابهایی را که خودت نوشته‌ای، بگیر.
۷. من سموئیل و رگوئیل را، که راهنمایان تو به این مکان بودند، و کتابها را به تو می‌دهم. به زمین فرود آی و هر آنچه را به تو گفته‌ام و هر آنچه را از آسمان زیرین تا تخت من دیده‌ای و همه لشکریان را به پسرانت بگو.
۸. زیرا من همه نیروها را آفریدم و هیچ کس نمی‌تواند در مقابل من ایستادگی کند یا خود را

1. And I appointed the eighth day also, that the eighth day should be the first-created after mywork, and that the first seven revolve in the form of the seventh thousand, and that at the beginning of the eighth thousand there should be a time of not-counting, endless, with neither years nor months nor weeks nor days nor hours.

تسلیم من نکند، زیرا همه به پادشاهی من تسلیم می‌شوند و برای حکومت مطلقه من کار می‌کنند.
۹. کتابهای نوشته دست را به ایشان بده تا آنها را بخوانند و مرا آفریدگار همه چیزها بدانند و بفهمند خدایی جز من نیست.

۱۰. و کتابهای نوشته دست را فرزندان به فرزندان و نسل به نسل و اقوام به اقوام توزیع کنند.

۱۱. و ای خنوخ! من به خاطر نوشته‌های دست پدرانت آدم و شیث و انوش و قینان و مهلائیل و پدرت یارد، شفیع خود میکائیل، امیر عظیم، را به تو خواهم داد.

فصل سی و چهارم

۱. آنان فرمانم و یوغم را رد کرده‌اند و نسل بی‌ارزشی پدید آمده است که از خدا نمی‌ترسد و نزد من سر فرود نمی‌آورد. ایشان با سر فرود آوردن نزد خدایان باطل، یگانگی مرا انکار و زمین را از نادرستیها و بزها و بی‌بند و باریهای آلوده پر کرده‌اند؛ هر یک با دیگری با همه شیوه تبهکاریهای ناپاک دیگر که وصف آن چندش‌آور است.
۲. بنابراین، توفانی را بر زمین خواهم آورد و همه انسانها را نابود خواهم ساخت و همه زمین در تاریکی بزرگ خرد خواهد شد.

فصل سی و پنجم

۱. اینک در زمانی بسیار متأخر از نسل آنان، نسل دیگر پدید خواهد آمد، ولی بسیاری از آنان سیری ناپذیر خواهند بود.
۲. کسی که آن نسل را برمی‌انگیزد، کتابهای نوشته دست تو و پدرانت را بر کسانی آشکار خواهد کرد که برای نگرهبانی جهان خواهد گمارد؛ یعنی انسانهای باایمانی که طبق رضای من عمل می‌کنند و نام مرا به باطل نمی‌برند.
۳. و آنان به نسل دیگر خواهند گفت، و آن دیگران پس از خواندن آنها، بیش از پیش جلال خواهند یافت.

فصل سی و ششم

۱. باری ای خنوخ! به تو سی روز فرصت می‌دهم که در خانهات بگذرانی و به پسرانت و همه خانوادهات بگویی که همه آنان آنچه را به ایشان گفته می‌شود، روبه‌رو از من بشنوند تا آن را بخوانند و بدانند که خدایی جز من نیست.
۲. و پیوسته دستورهایم را نگه دارند و به خواندن و درک آنها از کتابهای نوشته دست تو آغاز کنند.

۳. پس از سی روز، من فرشته‌ام را برای تو خواهم فرستاد و او تو را از زمین و از پسرانت به سوی من برخواهد گرفت.^۱

فصل سی و هفتم

۱. و خداوند یکی از قدیمترین فرشتگان را، که سهمگین و رعب‌آور بود، فرا خواند و وی را در جلوه‌ای به سفیدی برف، کنار من قرار داد. دستهایش مانند یخ، جلوه یخبندان بزرگی داشت؛ و او چهره‌ مرا منجمد کرد، زیرا نمی‌توانستم در برابر وحشت از خداوند تاب بیاورم؛ درست همان طور که نمی‌توان در برابر آتش کانون و گرمای خورشید و سوز سرما تاب آورد.

۲. و خداوند به من گفت: «ای خنوخ! اگر چهره‌ات این‌جا منجمد نشود، هیچ‌کس نخواهد توانست چهره‌ات را ببیند.»

فصل سی و هشتم

۱. خداوند به مردانی که در آغاز مرا بالا برده بودند، گفت: «خنوخ با شما به زمین برو؛ و او را تا روز معین مهلت دهید.»

۲. آنان شب هنگام مرا روی بسترم گذاشتند.

۳. متوشالح، که منتظر آمدنم بود و روز و شب در کنار بسترم پاس می‌داد، هنگامی که از آمدن من آگاه شد، هیبت او را فرا گرفت و من به او گفتم: «تمام خانواده‌ام گرد آیند تا همه چیزها را به آنان بگویم.»

فصل سی و نهم

۱. ای پسرانم و ای محبوبانم! اندرز پدرتان را تا آن اندازه که خواسته‌ خداوند است، بشنوید.

۲. مرا امروز به سوی شما روانه کرده‌اند و هر آنچه را هست و بود و همه امور حال و آینده را تا روز داوری، نه از لبهای خود، بلکه از لبهای خداوند، به شما اعلام می‌کنم.

۳. زیرا خداوند مرا به سوی شما روانه کرده تا به سخنان لبهایم، یعنی سخنان انسانی که برای شما بزرگ قرار داده شده، گوش فرادهید، ولی من کسی هستم که چهره‌ خداوند را دیده است که مانند آهنی که از آتش می‌درخشد، اخگر می‌اندازد و می‌سوزد.

۴. شما اکنون به چشمهایم، یعنی چشمهای کسی که در معنا برای شما بزرگ قرار داده شد،

۱. سخن خداوند، که از فصل بیست و چهارم آغاز شده بود، در این‌جا پایان می‌یابد.

می‌نگرید، ولی من چشمان خداوند را دیده‌ام که مانند پرتوهای خورشید می‌تابند و چشمان آدمی را از هیبت پر می‌کنند.

۵. فرزندانم! شما اکنون دست راست انسانی را می‌بینید که به شما کمک می‌کند، ولی من دست راست خداوند را دیده‌ام که هنگام کمک به من آسمان را پر می‌کرد.

۶. شما وسعت کارهای من و خودتان را می‌بینید، ولی من وسعت بی‌کران و کامل خداوند را دیده‌ام که پایانی ندارد.

۷. شما سخنان لبهای مرا می‌شنوید؛ همان طور که من سخنان خداوند را شنیدم؛ مانند رعدی که پیوسته در ابرها می‌غرد.

۸. اکنون فرزندانم! سخنان پدر زمین را بشنوید: حضور در پیش روی یک فرمانروای زمینی با ترس و هیبت همراه است، ولی حضور پیش روی فرمانروای آسمان و حاکم مردگان و زندگان و لشکرهای آسمان، وحشت و هیبت بیشتری را همراه دارد. چه کسی می‌تواند آن درد بی‌پایان را تحمل کند؟

فصل چهارم

۱. اکنون فرزندانم! من همه چیزها را می‌دانم، زیرا این از لبهای خداست؛ و این را چشمانم از آغاز تا انجام دیده‌اند.

۲. من همه چیزها را می‌دانم و همه چیزها را در کتابهایی نوشتم: آسمانها و نهایت آنها و فراوانی آنها و همه لشکریان و پیشروی آنها را.

۳. من جمع بی‌شماری از ستارگان را اندازه‌گیری و وصف کرده‌ام.

۴. کدام انسان گردش و ورود آنها را دیده است؟ زیرا حتی فرشتگان شمار آنها را نمی‌بینند، ولی من همه نامهایشان را نوشته‌ام.

۵. من فلک خورشید را اندازه‌گیری کردم؛ پرتوهایش را سنجیدم؛ ساعتایش را برشمردم. همچنین تمام چیزهایی را که روی زمین راه می‌روند، نوشتم؛ چیزهایی را که روزی می‌خورند، نوشتم؛ و همه دانه‌های افشاندۀ و نافشاندۀ را که زمین تولید می‌کند؛ و همه گیاهان و هر علف و هر گلی را و بوهای خوش آنها و نامهایشان را و اقامتگاه ابرها را و ترکیب آنها را و بالهایشان را و چگونگی نگهداری باران و قطرات آن را.

۶. من همه چیزها را جست و جو کردم و راه رعد و برق را نوشتم و آنان کلیدها و نگهبانانسان، برآمدن آنها و راهی را که می‌روند، به من نشان دادند. آن به آرامی به وسیله یک زنجیر رها می‌شود؛ مبادا آن با زنجیر سنگین و همراه خشونت از ابرهای خشمگین پایین افتد و هر چیز را از روی زمین براندازد.

۷. من مخازن برف و مخازن هوای سرد و مه‌آلود را نوشتم و خازنان فصول را مشاهده

کردم که ابرها را در آنها می‌ریزند و مخازن را خالی نمی‌گذارند.

۸. من اقامتگاه بادها را نوشتم و مشاهده کردم و دیدم که خازنان آنها ترازوهایی و پیمانه‌هایی را حمل می‌کنند: نخست ایشان آنها را در یک کفه ترازو و اوزان را در کفه دیگر می‌گذارند و آنها را به اندازه و با مهارت روی همه زمین رها می‌کنند؛ مبادا با وزش سنگین، زمین را به صخره‌ای مبدل سازند.

۹. و من همه زمین و کوهپایش را اندازه‌گیری کردم و همه تپه‌ها و مزارع و درختها و سنگها و رودخانه‌ها و همه موجودات را نوشتم؛ به سوی بالا از زمین تا آسمان هفتم، و به سوی پایین تا بیشترین ژرفای دوزخ و مکان داوری و دوزخ بسیار بزرگ و باز و فراخ.

۱۰. و دیدم چگونه آن زندانیان در رنج‌اند و در انتظار داوری بی‌پایان به سر می‌برند.

۱۱. و همه کسانی را که نزد آن قاضی داوری می‌شوند و همه محکومیت آنان و همه کارهایشان را نوشتم.

فصل چهل و یکم

۱. من همه نیاکان از همه زمانها را با آدم و حوا دیدم و آه کشیدم و سرشک از دیده گشودم و در باره خواری و برانگر آنان گفتم:

۲. «وای بر من به سبب ناتوانی خودم و ناتوانی نیاکانم!» و در دلم اندیشیدم و گفتم:

۳. «خوشا به حال کسی که زاییده نشده و یا زاییده شده، ولی پیش روی خداوند گناهی نمی‌کند؛ همان که به این مکان نمی‌آید و یوغ این مکان را بر نمی‌دارد.»

فصل چهل و دوم

۱. من دیدم خازنان و نگهبانان دروازه‌های دوزخ مانند مارهای بزرگی ایستاده‌اند و چهره‌هایشان مانند چراغ خاموش بود؛ و چشمان آتشین آنها و دندانهای تیزشان را؛ و من دیدم که همه کارهای خداوند درست است؛ در حالی که کارهای انسان برخی خوب و برخی دیگر بد است؛ و کسانی که از روی تبهکاری دروغ می‌گویند، با کارهایشان شناخته می‌شوند.

فصل چهل و سوم

۱. فرزندانم! من هر کار و هر اقدام و هر داوری عادلانه‌ای را سنجیدم و آنها را نوشتم.

۲. همان طور که یک سال از سال دیگر بهتر است، یک انسان نیز از انسان دیگر بهتر است:

یکی برای دارایی فراوان و یکی برای حکمت دل؛ یکی برای درک ویژه و دیگری برای زیرکی؛ یکی برای خاموشی لب و دیگری برای پاکیزگی؛ یکی برای نیرومندی و دیگری برای خوشرویی؛ یکی برای جوانی و دیگری برای تیزهوشی؛ یکی برای تناسب اندام و دیگری برای

حساسیت. اینها همه جا به گوش می‌خورد، ولی بهتر از همه کسی است که از خدا می‌ترسد و همو در آینده از جلال بیشتری برخوردار خواهد بود.

فصل چهل و چهارم

۱. هنگامی که خداوند انسان را با دستهای خویش و در شباهت چهره خود آفرید، خداوند آنان را کوچک و بزرگ ساخت.

۲. هر کس به چهره فرمانروایی حرمتی کند و از چهره خداوندگار بیزار شود، روی خداوند را تحقیر کرده است؛ و کسی که خشم خود را بر انسان بی‌آزاری فرو ریزد، خشم بزرگ خداوند او را پاره خواهد کرد؛ و هر کس بر روی انسانی برای توهین، آب دهان بیندازد، در داوری بزرگ خداوند از او کاسته خواهد شد.

۳. خوشا به حال کسی که دل خود را به بدی به هیچ انسانی گرایش ندهد و به آزرندگان و محکومان کمک رساند و دل شکستگان را از خاک بردارد و به نیازمندان صدقه بدهد، زیرا در روز داوری بزرگ، هر وزنی و هر پیمانه‌ای و هر پارسنگی وضعی مانند وضع بازار خواهد داشت؛ یعنی آنها را در ترازو خواهند گذاشت و در بازار خواهد ماند و هر کس اندازه خود را خواهد دانست و به اندازه خویش مزد خواهد گرفت.

فصل چهل و پنجم

۱. هر کس پیش روی خداوند در تقدیم قربانی شتاب کند، خداوند نیز به سهم خود در پذیرفتن آن قربانی و کار او شتاب خواهد کرد.

۲. و هر کس چراغ خود را پیش روی خداوند بالا بکشد و داوری درست نکند،^۱ خداوند گنج او را در قلمرو بالا افزایش نخواهد داد.

۳. هنگامی که خداوند نان، شمع، گوشت یا قربانی دیگری می‌خواهد، اهمیتی ندارد، ولی خدا دل‌های پاک را می‌طلبد و با همه آنها فقط دل آدمی را آزمایش می‌کند.

فصل چهل و ششم

۱. ای قوم من! بشنوید و کلمات لب‌هایم را دریافت کنید.

۲. اگر کسی هدیه‌ای را نزد یک فرمانروای زمینی بیاورد و اندیشه‌های خائنانه‌ای در دل داشته باشد، و فرمانروا این را بداند، آیا بر او خشم نخواهد گرفت و هدیه‌اش را رد نخواهد کرد و او را به داوری نخواهد سپرد؟

۱. یعنی کسی که بر اثر خودبینی، از داوری عادلانه خودداری می‌کند.

۳. و اگر کسی خود را به دیگری با فریب زبان، خوب وانمود کند، ولی بدی در دل داشته باشد، آیا دیگری خیانت دل او را نخواهد فهمید؟ او خود را محکوم خواهد کرد، زیرا نادرستی وی برای همه معلوم شده است.

۴. و هنگامی که خداوند نور بزرگی را خواهد فرستاد، داوری برای عادلان و غیرعادلان خواهد بود و هیچ کس از دید او پنهان نخواهد ماند.

فصل چهل و هفتم

۱. اکنون فرزندانم! در باره دل خود بیندیشید و سخنان پدرتان را، که از دهان خداوند به شما می‌رسد، خوب ملاحظه کنید.

۲. این کتابهای نوشته دست پدرتان را بگیرید و آنها را بخوانید.

۳. زیرا این کتابها بسیار هستند و در آنها شما همه کارهای خداوند و همه آنچه را از آغاز آفرینش بوده و تا پایان زمان خواهد بود، می‌آموزید.

۴. اگر شما نوشته دست مرا ننگه دارید، بر ضد خداوند گناه نخواهید کرد، زیرا کسی جز خداوند در آسمان و زمین و در ژرفترین مکانها و در یک شالوده وجود ندارد.

۵. خداوند شالوده‌ها را در ناشناخته قرار داده و آسمانهای مرئی و نامرئی را گسترده است. او زمین را بر آنها استوار ساخت و مخلوقات بی‌شماری را آفرید؛ و کیست که شمارش آب و شالوده ناستوار و غبار زمین و ریگ دریا و قطره‌های باران و شبنم صبح و نفسهای باد را بداند؟ و چه کسی زمین و دریا و زمستان جامد را پر کرده است؟

۶. من ستارگان را از آتش بریدم و آسمان را آذین بستم و آن را میان آنها قرار دادم.

فصل چهل و هشتم

۱. این که خورشید از میان هفت فلک آسمانی می‌رود که وعده‌گاه یکصد و هشتاد و دو تخت هستند، و این که آن در یک روز کوتاه پایین می‌رود و باز هم یکصد و هشتاد و دو، و این که آن در یک روز بزرگ پایین می‌رود و او دو تخت دارد که بر آنها می‌آسایند و این سو و آن سو بر فراز تختهای ماهها می‌چرخد، از هفدهمین روز ماه سیوان تا ماه جشوان^۱ پایین می‌رود و از هفدهم جشوان بالا می‌رود،^۲

۳. و بدین شیوه، در کنار زمین راه می‌پیماید. پس زمین شاد می‌شود و میوه‌های خود را می‌رویاند؛ و هنگامی که دور می‌شود، اندوه زمین را فرامی‌گیرد و درختان و همه میوه‌ها دیگر شکوفه‌ای ندارند.

۱. در ترجمه انگلیسی این بند، دوبار Thevan آمده است، که معادلی ندارد و ما آن را به گزاف، Heshvan گرفتیم.

۲. اختلالی در بند ۱ وجود دارد؛ و بند ۲ از قلم افتاده است.

۴. او همهٔ اینها را با اندازه‌گیری خوبِ ساعتها سنجید و اندازه‌ای را از مرئی و نامرئی با حکمت خود تعیین کرد.
۵. از نامرئی همهٔ چیزها را مرئی ساخت، ولی خودش نامرئی بود.
۶. بنابر این، فرزندانم! شما را آگاه می‌سازم و آن کتابها را میان فرزندانان توزیع می‌کنم؛ میان نسل شما و میان اقوامی که از خدا خواهند ترسید. ایشان آنها را دریافت کنند و آنها را بیش از هر غذایی و هر شیرینی زمینی دوست بدارند و آنها را بخوانند و خویش را با آنها منطبق کنند.
۷. و کسانی که خداوند را نمی‌شناسند و از خدا نمی‌ترسند، و به جای قبول، آنها را رد می‌کنند و آنها را نمی‌پذیرند، یک داوری وحشتناک در انتظار آنان است.
۸. خوشا به حال کسی که یوغ آنها را بردارد و بکشد، زیرا او در روز داوری بزرگ آزاد خواهد شد.

فصل چهل و نهم

۱. فرزندانم! من برای شما متعهد می‌شوم، ولی نه با هیچ سوگندی، نه به آسمان و نه به زمین و نه به آفریدهٔ دیگری از آفریدگان خدا.
۲. خداوند گفت: «هیچ سوگند و بی‌عدالتی در من نیست، جز راستی.»
۳. اگر در انسانها هیچ راستی یافت نشود، باز هم باید با «آری آری» یا «نه نه» متعهد شوند.
۴. و من برای شما متعهد می‌شوم، آری آری که هیچ انسانی در زهدان مادرش قرار نگرفته، مگر این که از پیش، برای هر یک از آنان جایی برای اقامت آن جان آماده شده است و اندازه‌ای قرار داده شده که یک انسان باید تا چه حدی در این دنیا آزمایش شود.
۵. آری فرزندانم! خود را فریب ندهید، زیرا از پیش، برای هر جان انسانی جایی آماده شده است.

فصل پنجاهم

۱. من کار هر انسانی را به قید کتابت در آوردم؛ و هیچ کس از زادگان روی زمین پنهان نمی‌ماند و کارش مکتوم نیست.
۲. و من همهٔ چیزها را می‌بینم.
۳. بنابر این، اکنون فرزندانم! شمار روزهای خود را در بردباری و فروتنی بگذرانید تا وارث حیات جاودانی شوید.

۴. به خاطر خداوند هر آسیب و رنجی و هر سخن بد و هجومی را تحمل کنید.
۵. اگر کار شما را بد تلافی کنند، آن را به ایشان، خواه همسایه یا دشمن، برنگردانید، زیرا خداوند برای شما آن را برخواهد گرداند و انتقام شما را در روز داوری بزرگ خواهد گرفت؛ تا



- این جا هیچ انتقامی میان مردم باقی نماند.
- ۶ هر کس از شما که طلا یا نقره را برای برادر خویش صرف کند، در جهان آینده، گنج گرانی را دریافت خواهد کرد.
- ۷ بیوه‌زنان و یتیمان و بیگانگان را نیازارید تا خشم خدا بر شما فرود نیاید.

فصل پنجاه و یکم

۱. دستهای خود را به سبب نیرومندی، به روی مستمندان نگشایید.
۲. نقره خویش را در زمین پنهان نکنید.
۳. به انسان مؤمن هنگام بلا کمک کنید تا در مشکلات، بلا به سراغتان نیاید.
۴. هر یوغ سنگین و ظالمانه‌ای که بر شما فرود می‌آید، همه را برای خداوند بردارید تا پاداش خود را در روز داوری بیابید.
۵. خوب است صبح و ظهر و غروب برای تسبیح آفریدگارتان به مسکن خداوند بروید.
- ۶ زیرا هر تنفس‌کننده‌ای او را تسبیح می‌گوید و هر آفریده‌ی مرئی و نامرئی وی را می‌ستاید.

فصل پنجاه و دوم

۱. خوشا به حال انسانی که لبهای خود را به ستایش خدای صَبایوت می‌گشاید و خداوند را در دل خود حمد می‌گوید.
۲. نفرین بر هر انسانی که لبهای خود را برای اهانت و بدنامی همسایه‌ی خویش می‌گشاید، زیرا او به خدا اهانت می‌کند.
۳. خوشا به حال کسی که لبهای خود را برای مبارک خواندن و حمد خدا می‌گشاید.
۴. نفرین بر کسی که در پیشگاه خداوند در همه‌ی روزهای عمرش، لبهای خود را به نفرین و ناسزا می‌گشاید.
۵. خوشا به حال کسی که همه‌ی کارهای خداوند را مبارک می‌شمارد.
۶. نفرین بر کسی که به آفرینش خداوند اهانت می‌کند.
۷. خوشا به حال کسی که به پایین می‌نگرد و افتادگان را از خاک برمی‌دارد.
۸. نفرین بر کسی که می‌نگرد و برای نابود کردن آنچه از آن وی نیست، حرص می‌زند.
۹. خوشا به حال کسی که اصول پدرانش را، که از آغاز استوار شده است، نگه می‌دارد.
۱۰. نفرین بر کسی که اعتقادات نیاکان خود را منحرف می‌کند.
۱۱. خوشا به حال کسی که بذر صلح و محبت می‌کارد.
۱۲. نفرین بر کسی که مزاحم آنانی می‌شود که همسایگان خود را دوست می‌دارند.
۱۳. خوشا به حال کسی که با زبان و دل متواضع با همه سخن می‌گوید.

۱۴. نفرین بر کسی که با زبان خود از صلح سخن می‌گوید، ولی در دلش هیچ صلحی نیست، بلکه شمشیر است.

۱۵. زیرا همه اینها در روز داوری بزرگ، آشکارا در ترازو و در کتابها نهاده خواهد شد.

فصل پنجاه و سوم

۱. اکنون فرزندانم! نگویید: «پدر ما جلو خدا ایستاده است و برای گناهان ما دعا می‌کند»، زیرا در آن جا برای انسانی که گناه کرده باشد، مددکاری نیست.
۲. شما می‌بینید که من همه کارهای هر انسانی را پیش از آفرینش وی، نوشتم؛ همه آنچه میان همه انسانها در همه زمانها صورت می‌گیرد؛ و هیچ کس نمی‌تواند نوشته دست مرا نقل یا تعریف کند، زیرا خداوند همه خیالات انسان را در همان جایی از خزانه دل که قرار دارند، می‌بیند که آنها باطل هستند.
۳. و اکنون فرزندانم! به همه سخنان پدرتان خوب توجه کنید و من به شما خواهم گفت تا پشیمان نشوید و نگویید: «چرا پدرمان چیزی به ما نگفت؟»

فصل پنجاه و چهارم

۱. در آن زمان که این امور را ندانید، کتابهایی که به شما داده‌ام، میراث سلامت شما خواهند بود.
۲. آنها را به همه کسانی که خواستار باشند، برسانید و به آنان تعلیم دهید تا کارهای بسیار بزرگ و شگفت‌آور خداوند را ببینند.

فصل پنجاه و پنجم

۱. فرزندانم! اینک روز اجل من و زمان آن نزدیک شده است.
۲. زیرا فرشتگانی که مرا همراهی خواهند کرد، جلو من ایستاده‌اند و بر عزیمت من از نزد شما اصرار می‌ورزند. آنان این جا روی زمین ایستاده‌اند و منتظر چیزی هستند که به ایشان گفته شده است.
۳. زیرا فردا من به آسمان، به بالاترین اورشلیم و میراث جاوید خود بالا خواهم رفت.
۴. از این رو، من به شما دستور می‌دهم که در پیش روی خداوند همه چیزهایی را که پسند اوست، انجام دهید.

فرشتگان



فصل پنجاه و ششم

۱. متوشالح به پدرش خنوخ پاسخ داد و گفت: «ای پدر! چه چیز در نظر تو مطبوع است تا

پیش رویت آماده کنم و تو منازل ما و پسرانت را مبارک سازی و قوم تو به وسیله تو جلال پیدا کنند و سپس همان طور که خداوند گفته است، عزیمت کنی.»

۲. خنوخ به پسرش متوشالّح پاسخ داد و گفت: «فرزندم، بشنو! از هنگامی که خداوند مرا با روغن جلال خود مسح کرد، غذایی نخورده‌ام و جانم لذتهای زمینی را به یاد نمی‌آورد؛ به هیچ چیز زمینی نیز میل ندارم.»

فصل پنجاه و هفتم

۱. فرزندم متوشالّح! همه برادرانت و همه خانواده‌ات و مشایخ قوم را فرا خوان تا با آنان سخن بگویم و همان طور که مقرر شده است، عزیمت کنم.

۲. متوشالّح شتافت و برادرانش رگیم و ریمان و اوحن و جرمیون و گیداد و همه مشایخ قوم را پیش روی پدرش خنوخ گردآورد و او آنان را برکت داد و به آنان گفت:

فصل پنجاه و هشتم

۱. فرزندانم! امروز به من گوش بسپارید.

۲. در آن روزها هنگامی که خداوند به خاطر آدم به زمین فرود آمد و از همه مخلوقاتی که خودش آفریده بود، دیدار کرد و پس از همه اینها آدم را آفرید و خداوند همه حیوانات زمین و همه خزندگان و همه پرندگان را که در هوا پرواز می‌کنند، فرا خواند و همه آنها را پیش روی پدرمان آدم آورد.

۳. و آدم همه چیزهایی را که روی زمین زندگی می‌کنند، نامگذاری کرد.

۴. و خداوند او را فرمانروای همگان قرار داد و همه چیزها را زیر دست او مطیع ساخت و آنها را گنگ و نادان قرار داد تا از انسان فرمان ببرند و تسلیم و رام او باشند.

۵. همچنین خداوند هر انسانی را بر دارایی خودش حاکم ساخت.

۶. خداوند جان هیچ حیوانی را به خاطر انسان محکوم نخواهد کرد، بلکه جان انسانها را به خاطر حیواناتشان در این جهان محکوم خواهد کرد، زیرا انسانها جای ویژه‌ای دارند.

۷. و همان طور که جان انسان طبق شمارشی است، حیوانات و همه جانهای حیواناتی که خداوند آفریده است، تا داوری بزرگ هلاک نخواهند شد و اگر انسان در تغذیه آنان کوتاهی کند، وی را متهم خواهند ساخت.

فصل پنجاه و نهم

۱. هر کس جان حیوانات را بیالاید، جان خود را آلوده است.

۲. زیرا انسان حیوانات پاک را به منظور قربانی برای گناهان می‌آورد تا برای جان خویش نجاتی به دست آورد.

۳. و اگر آنان برای قربانی، حیوانات پاک و پرندگانی را بیاورند، انسان نجات می‌یابد و جان خود را نجات می‌دهد.

۴. همه به منزله غذا به شما داده شده است. چهار پای آنها را ببندید تا نجات را نیکوگردانید. او جان خویش را نجات می‌دهد.

۵. اما هر کس حیوان بی‌آزاری را بکشد، جان خود را می‌کشد و جسم خود را می‌آلاید.

۶. و کسی که به حیوانی در نهن آسیمی برساند، کار بدی کرده و جان خود را آلوده است.

فصل شصتم

۱. کسی که به کشتن جان انسانی اقدام می‌کند، جان خود را می‌کشد و جسم خود را به قتل می‌رساند و برای او در هیچ زمان چاره‌ای نیست.

۲. کسی که انسانی را به دام بیندازد، خود را در آن گرفتار خواهد کرد و برای او در هیچ زمان چاره‌ای نیست.

۳. کسی که انسانی را در تنگنا قرار می‌دهد، مجازات او در داوری بزرگ در هیچ زمان فراموش نخواهد شد.

۴. کسی که کاری را با کژروی انجام می‌دهد یا از هر جانی بدگویی می‌کند، در هیچ زمانی برای خود عدالت پدید نخواهد آورد.

فصل شصت و یکم

۱. اکنون فرزندانم! دل‌های خویش را از هر بی‌عدالتی ای که خداوند از آن بیزار است، حفظ کنید. انسان، درست همان طور که از خدا چیزی را برای جان خودش می‌طلبد، برای هر نفس زنده‌ای نیز آن را بطلبد، زیرا من همه چیزها را می‌دانم و این که در زمان عظیم آینده منازل فراوانی برای مردم آماده شده است؛ منازل خوب برای نیکان و منازل بد برای بدان؛ فراوان و بیرون از شمار.

۲. خوشا به حال کسی که به منازل خوب پا می‌گذارد، زیرا منازل بد آرامش و بازگشتی ندارد.

۳. فرزندانم! از کوچک و بزرگ، بشنوید. هنگامی که انسان اندیشه خوبی را در دل جای می‌دهد و هدایایی از عمل خویش را پیش روی خداوند می‌گذارد که دستهایش آنها را نساخته است، خداوند روی خود را از عمل دست او می‌گرداند و انسان نمی‌تواند عمل دستهای خود را بیابد.

۴. و اگر دستهایش آنها را بسازد، ولی دل وی ناخرسند باشد و دل هیچ گاه دست از شکایت برندارد، وی سودی نخواهد برد.

فصل شصت و دوم

۱. خوشا به حال کسی که با بردباری، هدایای خود را همراه ایمان پیش روی خداوند می‌گذارد، زیرا گناهانش بخشیده خواهد شد.
۲. ولی اگر پیش از گذشتن وقت از سخنان خود برگردد، برای او توبه وجود ندارد؛ و اگر زمانی بگذرد و با اراده خویش به وعده عمل نکند، پس از مرگ، توبه ممکن نیست.
۳. زیرا هر کاری که انسان پیش از وقت انجام می‌دهد، همه برای فریفتن انسان و نافرمانی خداست.

فصل شصت و سوم

۱. اگر انسان برهنگان را بپوشاند یا گرسنگان را سیر کند، مزد خود را از خدا دریافت خواهد کرد.
۲. اما اگر دل وی شکایت کند، بدی او دو برابر می‌شود: فساد خود وی و فساد آنچه داده است. در این صورت، انسان در برابر آن کار مزدی دریافت نخواهد کرد.
۳. و اگر دل خودش از خوراک پر است و جسمش را با پوشاک پوشانده، مرتکب توهین می‌شود و همه بردباری خویش را در برابر بینوایی از دست می‌دهد و برای کارهای خوب خود پاداشی نخواهد داشت.
۴. خداوند از هر انسان متکبر و متکلف و هر سخن باطلی که از روی ناراستی صادر می‌شود، بیزار است. این بالبه شمشیر مرگ بریده خواهد شد و در آتش افکنده می‌شود و تا ابد خواهد سوخت.

فصل شصت و چهارم

۱. هنگامی که خنوخ این سخنان را به پسرانش گفت، همه مردم از دور و نزدیک شنیدند که خداوند خنوخ را فراخوانده است. آنان برای رایزنی انجمن کردند و گفتند:
۲. «خوب است برویم و خنوخ را ببوسیم.» دوهزار تن گردآمدند و به آحوزان،^۱ محل اقامت خنوخ و پسرانش آمدند.
۳. مشایخ قوم و همه گروه آمدند و سر فرود آوردند و به بوسیدن خنوخ آغاز کردند و گفتند:
۴. «ای پدر ما خنوخ! برکت خداوند فرمانروای جاوید بر تو باد. اکنون پسرانت و همه قوم را برکت بده تا ما امروز پیش روی تو جلال یابیم.»

۱. معادل تقریبی Achuzan که موقعیت آن معلوم نشد.

۵. زیرا تو پیش روی خداوند برای ابد جلال خواهی یافت، چون که خداوند تو را از میان همهٔ انسانهای روی زمین برگزید و تو را نویسندهٔ همهٔ خلقتش، از مرئی و نامرئی، و فدیۀ شوندهٔ گناهان بشر و یاور خانوادهات قرار داد.»

فصل شصت و پنجم

۱. خنوخ به همهٔ قومش پاسخ داد و گفت: فرزندانم، بشنوید! خداوند پیش از آن که موجودات آفریده شوند، چیزهای مرئی و نامرئی را آفرید.

۲. و مقداری زمان وجود داشت و آن هم گذشت. آگاه باشید که پس از همهٔ آنها، انسان را به صورت خود و شبیه خویش آفرید و به او چشم داد تا ببیند و گوش تا بشنود و دل تا بیندیشد و هوش تا اختراع کند.

۳. و خداوند همهٔ کارهای انسان را دید و همهٔ مخلوقات خود را آفرید و زمان را تقسیم کرد و از زمان سالها را و از سالها ماهها را و از ماهها روزها را معین ساخت و از روزها هفت روز را تعیین کرد.

۴. و در آنها ساعتی قرار داد و آنها را دقیقاً اندازه‌گیری کرد تا انسان دربارهٔ زمان بیندیشد و سالها و ماهها و ساعتها و جابه‌جایی آنها و آغاز و انجامشان را محاسبه کند و بتواند مدت زندگی خود را از آغاز تا مرگ اندازه‌گیری کند و در بارهٔ گناهان خود بیندیشد و کارهای نیک و بد خویش را بنویسد، زیرا هیچ کاری در پیشگاه خداوند پنهان نمی‌ماند تا هر انسانی کارهای خود را بداند و از فرمانهای او هرگز تجاوز روا ندارد و نوشتهٔ دست مرا نسل به نسل حفظ کند. ۵. هنگامی که همهٔ مخلوقات مرئی و نامرئی که خداوند آفریده است، پایان یابند، هر انسانی به سوی داوری بزرگ می‌رود، و پس از آن، همهٔ زمانها و سالها نابود خواهند شد و دیگر ماهها و روزها و ساعتها وجود نخواهند داشت و آنها به هم خواهند پیوست و برشمرده نخواهند شد.

۶. آن گاه یک روزگار^۱ پدید خواهد آمد و همهٔ عادلان که از داوری بزرگ خداوند رهایی می‌یابند، در آن روزگار بزرگ گرد خواهند آمد. روزگار بزرگ برای عادلان آغاز خواهد شد و آنان تا ابد خواهند زیست، و از آن پس، هیچ رنج و بیماری و تحقیر و نگرانی و نیاز و خشونت و شب و ظلمتی میان ایشان نخواهد بود، جز نور بزرگ.

۷. آنان یک دیوار غیرقابل انهدام و یک فردوس درخشان و غیرفانی خواهند داشت، زیرا چیزهای فانی از میان خواهند رفت و حیات جاوید پدید خواهد آمد.

شصت و پنجم



فصل شصت و ششم

۱. و اکنون فرزندانم! جان خود را از هر بی‌عدالتی ای که خداوند از آن بیزار است، حفظ کنید.
۲. پیش روی او با ترس و لرز سلوک کنید و تنها او را پرستید.
۳. پیش خدای حقیقی سر فرود آورید، نه پیش بتان گنگ، بلکه به روی او سر فرود آورید و همه هدایای عادلانه را پیش روی خداوند بیاورید. خداوند از آنچه غیر عادلانه است، بیزاری می‌جوید.
۴. زیرا خداوند همه چیزها را می‌بیند. هنگامی که انسان اندیشه‌ای را به دل خود راه می‌دهد و درباره آن تأمل می‌کند، آن افکار پیوسته نزد خداوند، که زمین را استوار کرد و همه مخلوقات را روی آن گذاشت، حاضر است.
۵. اگر شما به آسمان بنگرید، خداوند آن جاست؛ و اگر به ژرفای دریا و سراسر زیر زمین بیندیشید، خداوند آن جاست.
۶. زیرا خداوند همه چیزها را آفرید. در حالی که خداوند همه آفرینش را ترک می‌کند، پیش مصنوعات انسان سر فرو نیاورید، زیرا هیچ کاری از پیش روی خداوند مخفی نمی‌ماند.
۷. فرزندانم! با بردباری فراوان و فروتنی و صداقت، هنگام خشم و اندوه و ایمان و راستی و اعتماد بر وعده‌ها و ناخوشی و دشنام و جراحت و وسوسه و برهنگی و خلوت سلوک کنید و یکدیگر را دوست بدارید تا از این دوره بديها بیرون روید و وارث عصر جاوید شوید.
۸. خوشا به حال عادلان که از داوری بزرگ‌رهایی خواهند یافت، چون درخشش آنان بیش از هفت خورشید خواهد بود، زیرا در این جهان، هفتمین بخش از همه جدا می‌شود، نور و ظلمت و غذا و لذت و اندوه و فردوس و عذاب و آتش و یخبندان و چیزهای دیگر. او همه را در نوشته‌ای که خواهید خواند و فهمید، گذاشت.

فصل شصت و هفتم

۱. هنگامی که سخن خنوخ با قوم پایان یافت، خداوند ظلمتی بر زمین فرستاد و تاریکی پدید آمد و کسانی را که کنار خنوخ ایستاده بودند، فراگرفت؛ و خنوخ به بالاترین آسمان و مکان خداوند بالا برده شد؛ و او وی را به حضور پذیرفت و پیش روی خود قرار داد. سپس تاریکی از زمین برطرف شد و روشنی پدید آمد.
۲. و قوم نگاه کردند و ندانستند که چگونه خنوخ گرفته شد؛ و خدا را تسبیح گفتند؛ و طوماری را یافتند که روی آن نوشته شده بود: «خدای نامرئی.» و همه به خانه‌های خویش رفتند.

فصل شصت و هشتم

۱. خَنُوخ در ششمین روز ماه سیوان^۱ به دنیا آمد و سیصد و شصت و پنج سال زندگی کرد.
۲. وی در نخستین روز ماه نیسان^۲ به آسمان برده شد و شصت روز در آسمان ماند.
۳. او همه این نشانه‌های آفرینش را، که خداوند آفریده بود، نوشت؛ و سیصد و شصت و شش کتاب نگاشت و آنها را به پسران خویش تحویل داد؛ و سی روز روی زمین ماند؛ و در ششمین روز ماه سیوان، یعنی همان روز و ساعتی که متولد شده بود، دوباره به آسمان برده شد.
۴. همان طور که طبیعت هر انسانی در این زندگی تیره است، حمل و ولادت و درگذشت وی نیز چنین است.
۵. ساعت حمل او مانند ساعت تولدش بود؛ و در چنان ساعتی نیز درگذشت.
۶. همه پسران خَنُوخ، یعنی متوشالْح و برادران وی، شتافتند و در مکانی که آحوزان نامیده می‌شود و خَنُوخ از آن جا به آسمان برده شد، مذبحی برافراشتند.
۷. و آنان گاوهایی را برای قربانی فراهم کردند و همه قوم را گرد آوردند و پیش روی خداوند قربانی گذاردند.
۸. همه قوم و مشایخ آنان و تمام جماعت در آن مراسم شرکت کردند و هدایایی برای پسران خَنُوخ آوردند.
۹. آنان جشن بزرگی برپا کردند؛ سه روز را در شادی و خوشی گذراندند و خدایی را حمد گفتند که چنین نشانه‌ای را به وسیله خَنُوخ به آنان داده و به ایشان به دیده لطف نگریسته بود تا آن نشانه را نسل به نسل و عصر به عصر به پسران خود منتقل کنند.
۱۰. آمین.

۱. ششم ماه سیوان روز عید شاوووعوت (هفته‌ها) یا «گلریزان» است.

۲. در ترجمه انگلیسی، سیوان (Tsivan) آمده بود، که با مراجعه به بند ۴ از فصل اول همین کتاب، به نیسان (Nisan) اصلاح شد. نیسان در گاهشماری قدیم عبریان، نخستین ماه سال بود، ولی اکنون ماه هفتم است، و سال عبری با تشری (Tishri) آغاز می‌شود.